بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 اردیبهشت 1396.

خب محصل عرض ما در جلسه قبل این بود که وقتی یک دلیل به دلیل دیگر ناظر هست، گاهی اوقات جنبه تفسیری دارد و دلالت دلیل اول را بیان می کند و نظر به او دارد یعنی ظهور استعمالی دلیل اول را تغییر می دهد. این یک جور است. گاهی اوقات ظهور استعمالی دلیل اول را تغییر نمی دهد بلکه آن حکمی که دلیل اول آن حکم را بیان می کند آن را تغییر می دهد. گاهی اوقات نه حکم را هم تغییر نمی دهد صرفا ناظر به جعل حکم مماثل هست. در جایی که تنزیل جنبه تزییقی داشته باشد، تنزیل موضوع به منزله غیر موضوع باشد اینجا داخل در قسم دوم است در جایی که تنزیل غیر موضوع به منزله موضوع باشد اینجا می تواند داخل در قسم سوم باشد و به معنای اصلا جعل حکم مماثل باشد. خب این سه قسمی بود که در دیروز توضیحش گذشت. حالا صحبت سر این است که این که در روایات ما اولاد الاولاد را به منزله اولاد قرار داده است، داخل در کدام قسم هست؟ حالا من این را در یکی از این مثال ها پیاده می کنم در سایر مواردش هم همین مطلب پیاده می شود. در آیه شریفه فرموده است که زوج اگر میت فرزند داشته باشد یک چهارم ارث می برد. اگر فرزند نداشته باشد یک دوم ارث می برد. خب از روایات استفاده می شود که در این حکم، فرزندان با واسطه هم حکم فرزند را دارد. بحث این است که این روایات، نسبت به ایه شریفه چه تغییری ایجاد می کنند. چه تغییری در آیه شریفه ایجاد می کنند. یک جورش این است که ما بگوییم که آیه شریفه ناظر به صورت متعارف است. یک صورت این صورت هست که زوج با فرزند همراه است یا با فرزند همراه نیست و اینکه حالا نوه ای هم دارد یا خیر این صورت را اصلا متعرض نیست. گاهی اوقات میت بچه دارد و گاهی اوقات ندارد کأنه. اما اینکه بچه ندارد ولی نوه دارد آن را نمی خواهد آیه شریفه اصلا بیان کند. خب اگر بگوییم که آیه شریفه ناظر به این دو صورت هست که میت اصلا بچه دارد یا خیر. خب اگر این باشد، روایتی که آمده است فرزند فرزند را به منزله فرزند قرار داده است، آن قسم سوم است. یعنی در واقع یک صورت جدیدی را خواسته است که حکمش را بیان کند. یعنی گفته است همچنانکه در صورت وجود فرزند، سهم زوج از یک دوم به یک چهارم تغیر می کند، مشابه همین حکم را هم در صورتی که فرزند فرزند وجود دارد شارع جعل کرده است. یک جعل مماثل است. اما اگر بگوییم نه این آیه فقط ناظر به این صورتی که شخص یا بچه دارد یا بچه ندارد و به نوه اصلا کاری ندارد نیست. اگر چنین باشد آیه مفهوم یعنی مفادش این می شود وقتی میّت فرزند ندارد، یک دوم به زوجه می رسد. چه نوه داشته باشد و چه نوه نداشته باشد. اطلاقش این صورت را می گیرد. خب این اطلاق با روایات ولو به لسان یقوم مقامهن این اطلاق مزیق شده است دیگر. می دانید روح حکومت تزییقی تخصیص است. در واقع یک نوع حکومت تزییقی هست یعنی می گوید که این صورتی که فرزند ندارد صورتی را که فرزند ندارد ولی نونه دارد را شامل نمی شود. خب آیا مفادش چیست آیا معنایش این است که از آن روایات ما می فهمیم که کلمه ولد به معنای اعم از ولد مستقیم و ولد با واسطه به کار رفته است؟ به نظر می رسد که الزاما چنین نیست که مفاد استعمالی کلمه ولد را تغییر داده باشد حتما. ممکن است نه ولد همان معنایش باشد ولی یک قید دیگری در واقع در آیه بوده است که این قید را آیه بیان نکرده است و به روایات واگذار کرده است. همه موارد تخصیص. تخصیص را آقایان گفته اند. تخصیص تصرف در مراد استعمالی نیست. تصرف در مراد جدی هست. این آیه شریفه هم می تواند به این نحو باشد. یک نوع تصرف در مراد جدی باشد. نه تصرف در مراد استعمالی. این یک مطلب. یک جور دیگر این هم هست که نه در ولد به نحو مجاز در کلمه تصرف نشده باشد. به نحو مجاز در حذف تصرف شده باشد. یعنی مراد از کلمه ولد أو ما بحکم الولد. ولد أو ما بحکم الولد. این أو ما بحکم الولد را واگذار کرده است که در روایت بیان کرده است. یک نوع مجاز در حذف اینجا رخ داده است. خب ببینید نتیجه این چند صور چیست. اگر ما به قرینه روایات ولد را مراد استعمالی اش را جامع بین ولد مستقیم و ولد با واسطه بگیریم، ظاهر سیاق اقتضا می کند که ولد در کل آیه به یک معنا استعمال شده باشد. ولی اگر گفتیم نه ما دلیلی نداریم که در ولد مجاز در کلمه رخ داده باشد. جور های دیگری هم می تواند تصرف شده باشد. یا ولد تصرف در مقام مراد جدی هست اصلا در مقام دلالت و اینها هیچگونه تصرفی صورت نگرفته است. بله حکم در صورتی که ولد با واسطه هم هست آن حکم را شامل نمی شود از باب تخصیص شبیه تخصیص باشد. مجرد اینکه قطعه ای از آیه تخصیص خورده باشد لازمه اش این نیست که این مخصص بر صدر آیه هم باشد. این که ربطی ندارد. قطعه ای که گفته است زوج در صورتی که ولد نداشته باشد یک دوم می برد تخصیص خورده است به صورتی که فرزند نداشته باشد و فرزند فرزند هم نداشته باشد. این صورت هم از تحت آن خارج شده باشد. تخصیص ربطی به صدر ندارد. یا مراد به اصطلاح عرض کنم مجاز در حذف هم قائل باشیم مجاز در حذف لازم نیست که در صدر آیه هم همچین مجاز در حذفی رخ داده باشد. حتی من می خواهم بگویم که حتی اگر مجاز در حذف رخ داده باشد باز هم به درد نمی خورد چون ممکن است شما بگویید که اولاد و ما بحکم الاولاد مذکرشان دو برابر مؤنث می برد. باید ثابت کنید که ولد ولد به حکم اولاد هستند. در مورد آن قطعه زوج و زوجه و اینها از روایات مسلم هست که اولاد اولاد در حکم حاجبیت حرمان و حاجبیت نقصان به منزله ولد هستند. اما اینکه ولد ولد در مسئله للذکر مثل حظ الانثیین آنها هم به منزله ولد هستند اول الکلام است.

سؤال:

پاسخ: ممکن است ما بحکمه بگیریم. اگر ولد ولد بگیریم معلوم نیست همین ر می خواهم بگویم حتی اگر به اصطلاح چیز حذف هم بگیریم مجاز در حذف بگیریم لازم نیست بگوییم ولد و ولد ولد. محذوف را یک موقعی ولد ولد می گیرید بگویید اگر ولدولد را در آنجا حذف شده گرفتید در صدر هم باید حذف شده بگیرید. اگر به فرض این مطلب را بپذیریم خب درست است. ولی این دو مقدمه دارد هر دو نا درست است. نه مجاز در حذفی که در یک قطعه از آیه باشد به قطعه دیگر سرایت می کند آن هم آن محذوف لازم نیست که ولد ولد باشد. آن محذوف ممکن است ما بحکم الولد باشد. وقتی ما بحکم الولد باشد آن عیب ندارد می گوید اولاد و ما بحکم الاولاد. این تعبیر را دارد. به تعبیر دیگر حالا یک تعبیر دیگر من بگویم که گاهی اوقات ممکن است ما بگوییم که ولد از باب مثال هست. از باب مثال هست برای مطلق آن چیزی که ولد باشد یا بحکم الولد باشد از باب مثال. خب اگر از باب مثال را این جوری تصویر کردیم در مورد اولاد هم از باب مثال هست ولی مثال برای چه؟ و هر چیزی که به منزله اولاد هست. مثال برای مطلق ما هو بمنزله الاولاد. اینکه ولد ولد به منزله اولاد هست اول الکلام است این را باید اثبات کنیم. بنابر این نتیجه عرض ما این است که اینکه در روایات حکم ولد ولد را حکم ولد دانسته شده است در قطعاتی که در این آیه شریفه کلمه ولد به کار رفته است، این به گونه های مختلفی می شود تصویر کرد اولا ممکن است اصلا مربوط به این حکم نباشد حکم مماثل باشد که آن خب واضح است که به صدر سرایت نمی کند. اگر هم در این حکم تصرف کند، تصرف ممکن است به نحو تصرف در مراد جدی باشد. ممکن است تصرف در مراد استعمالی باشد تصرف به نحو مجاز در مراد جدی باشد. ممکن است مجاز در حذف باشد. مجاز در کلمه هم باشد به نحوی باشد که نشود آن بحث از باب مثال که می گویم، آن یک نوع مجاز در کلمه هست ولی مجاز در کلمه ای هست که نتیجه بخش نیست. از آن استفاده نمی شود که اولاد در مسئله ما به آن نمی شود استدلال کرد. بنابر این

سؤآل:

پاسخ: کلمه ولد را ممکن است بگوییم که أو ما بحکم الولد حذف شده است که اصطلاحا به آن مجاز در حذف یا تقدیر می گویند.

سؤال:

پاسخ: نه ما بحکمش را در چیز دیگر بیان کرده است. در دلیل دیگر بیان کرده است. باید دید در دلیل دیگر چه حکمی را قرار داده است

سؤال:

پاسخ: مجمل نیست مفهومی هست که واگذار کرده است مرادش را در جای دیگر. در دلیل دیگر. از اول گفته است که ببینید گفته است یک چیزی دارم در بحث مهریه به نام تحکیم. می گوید محریه را می توانند بگویند که آن چیزی که فلان شخص بیان می کند. این مهریه اجمالی است. این مضر نیست اصلا آن که می گویند، این یک نحوه تعیین است. این مجملی که اشکال دارد و اینها آن نیست. می گویند به فرض هم تازه از این سنخ باشد. آن نوع متعارفی که آقایان در این جور موارد می گویند از باب تصرف در مراد جدی می گیرند. معمولا این جاهام یگوند از باب تصرف. آن که خیلی واضح است که به صدر آیه سرایت نمی کند. و یک نکته را هم اینجا ضمیمه کنم. یک بحثی هست در باب سیاق که آیا اگر مراد از یک کلمه در آیه یک معنایی باشد آیا سایر چیزهای دیگر هم فرض کنید دو امر در آیه واردش ده است. یک امر آن دال بر استحباب باشد، آیا این بعث می شود که امر دیگری که در آیه وارد شده است آن را از ظهورش در وجوب بیاندازد یا خیر. آنجا آقایان بعضی ها این جوری مطرح کرده اند گفته اند که اگر تصرف در مراد استعمالی امر باشد، آن ظهور چیز را خراب می کند. چون ظاهر این هیئاتی که در آیه وارد شده است این که به یک معنا است. ولی اگر تصرف صرفا در مراد جدی باشد نه مراد استعمالی اینها سرایت نمی کند اینکه مراد جدی در قطعه ای از آیه به یک نحو باشد لازمه اش این نیست که مراد جدی در قطعه دیگری از آیه هم به همان معنا باشد. حالا آن بحث سیاق توضیحات مفصلی دارد که فی الجمله خواستم اشاره ای به آن بحث کرده باشم. اما حالا این مطلب در مورد قرینیتی که ما ذکر می کردیم نمی آید. آن بحث «ف» تفریعی که ما می گفتیم، «ف» تفریع مربوط به مرحله مراد استعمالی است. تا مراد استعمالی نسبت به مفرع و مفرع علیه ارتباطی نداشتند «ف» نمی شود به کار برد. آنجا باید آن «ف» تعیین کننده نحوه مراد استعمالی کلام است. عرض ما این است که اگر ذیل کلام در مراد استعمالی هیچ ارتباطی به صدر نداشته باشد به کار بردن «ف» غلط است. «ف» مربوط به مقام مراد استعمالی است. آن بحث هایی که تا الآن داشتیم این بود که لازم نیست مراد استعمالی ولد در قطعات مختلف آیه از آن معنای حقیقی اش تغییر کند. به خلاف بحث «ف» که مربوط به مراد استعمالی است بنابر این قیاس این دو تا با هم قیاس مع الفارغ است.

سؤال:

پاسخ: ولو از خارج بدانیم باید تصرف در مراد استعمالی کند تا «ف» درست باشد. بحث ما این است «ف» تفریع دو تا چیزی که اصلا هیچ ارتباطی به هم ندارند «ف» تفریع غلط است. ما بگوییم که فرض کنید زید وجوب اکرام دارد پس عمرو وجوب اکرام ندارد چه ربطی به هم دارد؟ حالا آن پس عمرو وجوب اکرام ندارد به قرینه منفصله مراد جدی اش چیزی باشد که با این قبلی مرتبط باشد. فایده ندارد. مراد استعمالی اش باید تصرف شود که ارتباط با قبل ایجاد شود. چون «ف» تفریع ناظر منزله مراد استعمالی است. بنابر این فان کن نسائا فوق اثنتین ولو به قرینه منفصله باشد باید مراد استعمالی اش تغییر کند. یعنی ولو به این نحو که ما آن روایاتی که یعنی آن مطلب خارجی ای که می دانیم کاشف از این است که کنّ نساءا فوق اثنتین مراد استعمالی اش خصوص ولد بی واسطه است. ناظر به ولد بی واسطه است. و الا «ف» درست نمی شود. این فرق است بین «ف» ای که در این آیه وجود دارد و آن قرینه ای که ما ذکر می کردیم با قرینه ای که صاحب جواهر ذکر می کد. همه اینها پاسخ یک ان قلت بود که صاحب جواهر که به قرینه ذیل می خواهد اولاد را حمل به معنای اعم کند ما می گفتیم که آن قرینیت ندارد. ان قلت شد که اگر آن قرینیت ندارد چه فرقی است بین آن «ف» و اولاد که آن بحث برای آن بود. خب این تمام

سؤآل:

پاسخ: نه به معنای اعم همین است ما از اول داریم همین را می گوییم که به معنای اعم به کار نرفته است.

سؤال:

پاسخ: آن «ف» یک چیز دیگری است ربطی به این حرف ها ندارد. کجای آیه «ف» دارد بگذارید ببینیم کدام «ف» را می خواهید بگویید. «ف» دارد ولی از همان «ف» هایی هست که من توضیح می دهم. ببینید و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهنّ ولد فان کان

این دقیقا همان صورتی بود که من عرض کردم. یک صورتی را که یک قیدی می زنند، «ف» گاهی اوقات در صورتی که آن قید نباشد. می گوییم اکرم زیدا ان جاءک فان لم یجئک فلا یجب الاکرام آن اشکالی ندارد. اینها «ف» های هست که دقیقا ما دنبالش هستیم. دیگر چه «ف» هایی دارید؟ «ف» ای که با حرف های ما منافات داشته باشد من ندیدم کدام «ف» را می گوییم؟ حالا به تناسبات یک بنده خدایی می گفت که یک کسی می آید پیش مرحوم آقای صدر می گوید که با یک شخص سنی بحثمان شد یک استدلال کرد نتوانستم جوابش را بدهم. گفت استدلال چه بود گفت که می گفت دلیل بر امامت ابوبکر این است انا فتحنا لک فتحا مبینا. مرحوم آقا سید صدر الدین گفته بود که جواب این استدلال که واضح است. می گفت که این آیه شریفه نسخ شده است با آیه قل هو الله احد!

مزاح می کنم برای اینکه بحث یک کمی از خشکی در بیاید و الا جسارت به دوستان نمی کنیم.

خب این هم وجه دومی که گفتیم غیر از آن قانون عامی که ولد ولد، اینکه ولد ولد حکم ولد را دارد ما یک قانون عام خواستیم قائل شویم گفتیم اگر آن قانون عام را نگفتیم آیا می شود ادله جایگزینی داشته باشیم؟ دلیل اول اجماع بود دلیل دوم به خود یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین تمسک شده بود که آنها گفتیم ناتمام است. دلیل سوم دلیلی است که در کلام آقای قمی به آن اشاره شده است. من عین عبارت آقای قمی را می خوانم مبانی المنهاج جلد 10 صفحه 679. مرحوم آقای خویی در متن دارند

فلو كان له أولاد بنت و أولاد ابن كان لأولاد البنت الثلث يقسم بينهم للذكر مثل حظ الأنثيين و لأولاد الابن الثلثان يقسم بينهم كذلك

این یقسم بینهم کذلک ها للذکر مثل حظ الانثیین را ایشان تعلیل داده است می گوید

فانه مقتضى قيام اولاد الاولاد مقام الاولاد و بعبارة اخرى قد صرح في النصوص على قيام اولاد البنين مقامهم و اولاد البنات مقامهن الظاهر في اصل الارث و مقداره و كيفيته فلو كان للبنت ابنان و بنت يقسم الثلث بينهم للذكر ضعف الانثى لأن المقدار و الكيفية في الأصل كذلك مضافا الى الاجماع المدعى في المقام

که آن اجماع همان بحث اولی بود که بحثش را کردیم. خب اینجا این تقریب به این نحوی که ایشان بیان کرده اند خب ضعفش نسبتا شاید واضح باشد. آن این است که ما در مورد بنت یک حکمی به این شکل ما نداریم در ادله گفته باشد که مثلا این می گوید اولاد البنت یقومون مقام البنت. بنت چه حکمی دارد؟ حکمی که صریحا برای بنت ذکر شده است در ادله این است که بنت یک دوم ارث می برد و امثال اینها. اما این حکم که بنت نصف ابن ارث می برد، اینکه چیزی نیست که صریحا در روایت حکم بر بنت باشد. آن حکمی هست مربوط به اجتماع بنت و ابن که اگر اینها با هم دیگر همراه بودند، ابن آن دو برابر بنت می برد و معلوم نیست که ناظر به این حکمی که صریحا روی بنت برده باشد ناظر به او ممکن است شخصی بگوید که نیست. ولی این جور اشکال به نظر می رسد که یک مقداری عبارت را توضیح داده شود به این نحو نباید اصلا اشکال کرد. چون در واقع ما این آیه که می گوید اولاد بنت جای بنت را می گیرند، فقط جایی که بنت تنها باشد را که نمی گیرد. جایی که بنت یعنی این اولاد بنت آن میّت ما یک بنت داشته باشد که از دنیا رفته است و یک ابن هم داشته باشد که آن هم از دنیا رفته است آن را هم که شامل می شود. اولاد البنت فقط در جایی که میت یک بنت داشته است که نمی گیرد. پس آن جایی که بنت یک دانه ابن هم داشته است آن هم از دنیا رفته است آن هم بچه داشته آن هم شامل می شود. بنابر این جایی که مثلا میت ما یک پسر داشته است و یک دختر داشته است. که این پسر و دختر هر دو از دنیا رفته است. پسرش هم یک سری اولاد دارد و دخترش هم یک سری اولاد دارد. اینکه ما می گوییم این اولاد بنت سهم مادرشان را می برند سهم مادرشان از کجا استفاده می شود که یک سوم است. یک سوم بودن سهم مادر از للذکر مثل حظ الانثیین استفاده شده است دیگر. صریحا که برای بنت سهم تعیین نشده است پس بنابر این فقط ناظر به جایی نیست که صریحا بنت ذی سهم هست. هر چیزی که در مورد بنت هست ولو به وسیله اینکه للذکر مثل حظ الانثیین آن را هم شامل می شود بنابر این ممکن است که ما بگوییم که آن نکته ای که یعنی در واقع آیه می گوید که هر چیزی که هر حکمی که بنت آن حکم را دارد که یکی از احکام بنت این است که نصف چیز ارث بردن. یک دوم فرض داشتن حکم صریح بنت است و نصف پسر ارث داشتن هم حکمی هست که بالملازمه از آیه در مورد بنت استفاده می شود. یک دوم پسر داشتن را هم بگوییم از این آیه استفاده می شود. از این تنزیل استفاده می شود. تنزیل استفاده می شود که اولاد بنت هم در فرض الارث جای مادرشان را می گیرند و هم در یک دوم بردن. این اصل تقریب. حالا صبر کنید. ولی اصل قضیه این است که اینکه می گوییم اولاد البنت یقومون مقام البنت این یعنی هم پسر بنت هم دختر بنت هر دو جای بنت می نشینند. فقط نگفته است بنات البنات یقومون مقام البنات. یک موقعی هست که بحث این ست که دختر دختر جای دختر را می گیرد. ما می گوییم که این اطلاق دارد. می گوید دختر دختر حکم دختر را دارد هم در اصل الارث هم در نصف سهم بردن نسبت به پسر. خب اگر آن جور باشد عیب نداشت. ولی فرض این است که روایات ما می گوید که هم پسر دختر و هم دختر دختر هر دو جای دختر می نشینند. پس اگر این جور باشد پسر دختر هم باید به اصطلاح چطوری این طور تصویر می شود؟ یک حکمی است مربوط به پسر دختر و دختر دختر. این معنایش این است که ناظر به اصل سهم است. حالا آن سهم اش چه به نحو فرض بر باشد چه قرابت بر باشد ما نمی گوییم اختصاص دارد به صورتی که دختر را فرض بر فرض کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه ببینید این روایت این می گوید که فرزندان دختر جای دختر می نشینند. یعنی فرزند دختر چه پسر باشد چه دختر باشد

سؤال:

پاسخ: نکته را نگرفتید. در میان خود این فرزندان چه می گویید؟ نه لازمه اش این در واقع به این فرض ناظر نیست اصلا. بحث این است که اولاد الاولاد، اولاد بنت یقومون مقام البنت در این جهتی که للذکر مثل حظ الانثیین نیست. توضیح و ذلک یک مقداری توضیحش را بیشتر بدهم ببینید یک حکم اگر مربوط به بنت باشد اگر گفته باشیم که این بنت به منزله مادرش هست، بنت در اینکه نصف برادرش می برد می تواند تنزیل شود. ولی اگر منزّل ما هم پسر است و هم دختر است. اولاد چه پسر باشد چه دختر باشد این را به منزله مادرش قرار داده است قائم مقام مادرش قرار داده است. این که بحث نصف پسر بردن که معنا ندارد. وقتی منزل ما هم پسر است هم دختر است ناظر به این جهت نمی تواند باشد. بنابر این این استدلال ایشان اینجا ناتمام است. اینجا یک نکته ای را من ضمیمه کنم که ما قبلا یک اشکالی به آقای قمی کرده بودیم که اگر این مطلب درست باشد ما باید بتوانیم به کل ذی رحمٍ بمنزله الرحم الذی یجرّ به به آن هم بتوانیم تمسک کنیم. ولی آن اشکال وارد نیست. با این تقریبی که بر اصل استدلال آقای قمی کردیم ایشان در واقع این جوری می خواستند بگویند در واقع می گوید اولاد اولاد به منزله اولاد هستند. در للذکر مثل حظ الانثیین هم به منزله او هستند. در این جهت للذکر مثل حظ الانثیین هم به منزله او هستند. ما کل ذی بمنزله الرحم الذی یجر به ممکن است شما بگویید که در همه جا ذی رحم از این جهتی که در کل در جمیع موارد کل ذی رحمٍ از این جهتی که للذکر مثل حظ الانثیین از این جهت مثلا بمنزله الرحم الذی یجر به ولی ما یک چیز بالاتر از آن می خواستیم ادعا کنیم ما در کل ذی رحم می گفیم که یعنی این را می خواهم بگویم که از کل ذی رحم بمنزله الرحم الذی یجر به ما استفاده می کردیم که عمو دو برابر عمه می برد. به آن اطلاق مقامی ای که تمسک می کردیم. عمو دو برابر عمه می برد. آیا می شود این را استفاده کرد؟ نمی شود استفاده کرد. چون آنجا ما می گفتیم که چون عمو و عمه برادران پدر هستند حکم برادری ای که در طبقه اول هست در سایر طبقات هست. آن حکم مربوط به برادری بود. ما می گفتیم که اطلاق مقامی اقتضا می کند که همه احکام طبقه اول در طبقات بعد برود. چه احکامی که مربوط به اولاد است و چه احکامی که مربوط به اخوه هست و چه احکامی که مربوط به اخوه ابی است خوه امی است. این را از کل ذی رحم به اطلاق مقامی ما خواستیم استفاده کنیم. آقای قمی به این توسعه نمی خواهد استفاده کند. فقط بحث اولاد الاولاد بودن را اگر بخواهد استفاده کند از کل ذی رحم در نمی آید. از اولاد یقمن مقام الاولاد از آنها استفاده می شود کرد. نقضی به اقای چیز نیست. ایشان به طور کلی این مطلب را قبول دارد که هر جایی ولد باشد باید به منزله چیز باشد. البته عرض کنم یک نکته ای اینجا وجود دارد در بعضی از فروع مسئله آن بر می گردم یک توضیحی می دهم. آقای خویی شش مسئله ذکر کردم بعضی از این فروع را فتوایش تغییر کرد است. از تغییر فتوا یک نکته ای استفاده می شود که بعدا توضیح می دهم. این را داشته باشید بحث یک مکملی دارد که بعدا در موردش توضیح می دهم. خلاصه کلام این است که اشکال ما به تقریب آقای قمی این است که اگر حکم اینجا اولاد چه مذکر باشند چه مؤنث باشند، به منزله پدر قرار گرفته اند. اگر اولاد ابن باشند به منزله ابن قرار گرفته اند. و اولاد چه مذکر باشند چه مؤنث باشند اگر اولاد ابن باشند به منزله ابن قرار گرفته اند. و اولاد چه مذکر باشند چه مؤنث باشند اگر اولاد بنت باشند به منزله بنت قرار گرفته اند. و این نمی تواند ناظر به للذکر مثل حظ الانثیین باشد. للذکر مثل حظ الانثیین حکم اختصاصی پسر یا دختر است. وقتی منزّل ما اعم از دختر و پسر باشد این حکم را نمی تواند شاملش باشد. خب این هم دلیل سوم جایگزین. دلیل چهارم جایگزین که من فقط دلیلش را امروز ذکر می کنم که قبلا بحثش را کرده ایم ولی می خواهم مکملش را فردا عرض کنم بحث اصاله التفاضل است. آقای قم به اصاله التفاضل قائل هستند. می گویند که اصل اولیه اصلا از عموم تعلیل روایاتی که گفته است چرا مذکر دو برابر مؤنث استفاده می شود استفاده می شود که در هر جایی که مذکر و مؤنث کنار هم بودند بخواهند ارث ببرند اصل این است که مذکر دو برابر مؤنث می برد. آن اخوه أمی استثنای از این اصل است. هر جایی که این اصاله التفاضل استثنا برایش ثابت شد ما از آن اصل خارج می شویم. ما سابق یک بحث هایی در مورد اصاله التفاضل کردیم آن بحث ها را نمی خواهم تکرار کنم یک نکته مکلملی دارد که فردا در موردش توضیح می دهم.

سؤال:

پاسخ: نه ما می خواهیم بگوییم که اگر آن قاعده عامی که وجود دارد را قبول نکنیم باید تساوی قائل شویم. ما آن قاعده عام را قبول داریم

سؤال:

پاسخ: آن چیزی از آن استفاده نمی شود ما آن اطلاق مقامی را می گوییم ضمیمه این کنیم آن اطلاق مقام اقتضا می کند که للذکر مثل حظ الانثیین. آن اطلاق مقامی هم در کل ذی رحمٍ بمنزله الرحم الذی یجر به هست هم در این یعنی در همه مواردی که طبقه بعدی به منزله طبقه قبلی قرار داده شده است نحوه تقسیمش بر مبنای طبقات اول است. ما آن اطلاق مقامی را در همه ادله قائل هستیم. اگر از آن اطلاق مقامی رفع ید کنیم بخواهیم به یک سری ادله مثل همان اطلاقات لفظی و امثال اینها تمسک کنیم آن اطلاقات لفظی تام نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد